

ما از درخت می افتادیم



شاعر و طنزپرداز قاسم رفیعا

آمد، چیزی مثل احیای قلبی . با درخت قد می کشیدیم و با درخت زندگی می کردیم . یاد می گرفتیم خوب از درخت بالا برویم و یاد می گرفتیم با درد افتادن از درخت کنار بیاییم . اگر یک نفر فیلم می گرفت ، می توانست صحنه های بی شمار افتادن من از درخت را پشت سر هم پخش کند در

سنین مختلف و مراحل رشد را نشان بدهد . من نمی فهمیدم که وقتی از درخت گوجه سبز حاج محسن بالا می روم، دارم دزدی می کنم و زمانی که جیب هایم پر از گوجه سبز است، باید بین همه رفقا تقسیم کنم و دیگر دزدی نیست .

یک بار خدیج خانم قول داد اگر درخت گردوش را بکنانم، نصف گردوها را به من می دهد . این اولین معامله حلال زندگی ام بود . یک نهال گردو کنار طوبله شان (به قول ما طوله) بود که کسی توجهی به آن نکرده بود .

من داوود را که چهارپنج سال داشت، با خودم که چند سال از او بزرگ تر بودم، بردم که وقتی من درخت را می بکنانم، او جمع کند . همان اول رفتم سراغ سرشاخه های درخت که از بالا شروع کنم و همان اول، شاخه زیر پایم شکست و افتادم پایین .وسط های راه که می افتادم، با مرور همه دره های زندگی ام همراه بود . با کمر روی شاخه دیگری افتادم و آن بی انصاف هم شکست . وقتی پس از مدتی بالاخره به زمین رسیدم، نفسم بالا نمی آمد . داشتم می رفتم . انگار کسی گفت خودت را به رودخانه ببنداز، درحالی که آخرین تقلا را برای زندگی می کردم، خودم را از شیب صخره ای کنار باغ، پرت کردم پایین و ناگهان نفسم بالا

خادم نوشت

خادمان پیاده

امیر باوقا	
 استاد دانشگاه و خادم امام رضا(ع)	
 حدود ۱۶سال است که افتخار غلامی در بارگاه امام رضا(ع) را دارم و در بخش صندلی های چرخدار به زائران آقا خدمت می کنم . معمولاً برای هرکشیک یک مسیر مشخص به ما اعلام می شود، مثلاً حرکت از باب الجواد به سمت صحن جمهوری اسلامی .آنچه خیلی برای من و بسیاری از خادم رخ می دهد، این است که ما داریم زائر را جابه جا می کنیم و او را به مقصد می رسانیم، اما به یکباره به طریقی حرکت می کنیم و متوجه می شویم که کسی نیاز دارد سوار ویلچر شود و خیلی اوقات آن فرد نیازمند می پرسد تو از کجا آمده ای؟ به یاد دارم مردی میان سال را که در یک روز برفی، گوشه ای از صحن جمهوی نشسته بود .تا من را دید، گفت: من همین الان از امام رضا(ع	

سقلمه

عدالت را از خودی بخواهیم نه بیگانه



کارگردان سینما کاظم حجازی

وقتی خواسته های پنهان شده در غبار دادوفریاد و حرکات آتارشیستی بعضی از این بچه های کف خیابان را می شنوم ، می بینم ما در مقام بچه های انقلابی مطالبه گر و عدالت خواه، چه دانشجو و چه فعال و کنشگر اجتماعی فرهنگی، شعرا،هیامن از این ها تندتر و جدی تر است . این ادعا در پست ها و یادداشت ها و حتی اقدامات اعتراضی مان،خارج از این فضای پرهیجان موجود دیدنی است .

تفاوت ما با این بچه ها این است که ما براساس تجربه های عینی و مطالعه های جدی، ایمان داریم که **اولا**، جریان رسانه ای غربی، سعودی عبری، از ایران اینترنتال تا بی بی سی فارسی، دلسوز و خیرخواه ملت نیستند و بیش از ۸۰درصد اخبار و ضربیهای خبری شان دروغ است و براساس همان فاکتورهای ۱۰هزار پوندی خبرنگارهای دلسوز و قهرمانشان تنظیم می شود. **ثانیا**،

درخت هوا	۲۸°↓۱۱°	۲۹٪ آفتاب
دمای مشهد	صبح ۱۴	ظهر ۲۹
	عصر ۲۲	شب ۲۴
اوقات مشهود	اذان ظهر ۱۱:۱۸:۰۱● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۰۳● غروب آفتاب ۱۷:۰۰:۰۲● اذان صبح فردا ۰۴:۱۲:۵۴● اذان مغرب فردا ۱۷:۱۸:۳۳● طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۶:۵۳	

و بعد سعی کردم بلند شوم، ولی دیدم نمی توانم.

آن زمان ها وقتی کاری می کردیم، به بزرگ تر ها نمی گفتیم، چون حتم داشتمیم یک کتک حسابی هم از آن ها می خوریم .

سینه خیز و دولادولا تا خانه رساندم و رفتم زیر لحاف و در تمام این مدت، داوود روی سرم گریه می کرد .

چند روز خوابیدم و مدت ها درد کشیدم . عاقبت خودم راه افتادم و باز از درخت ها بالا رفتم .

یک بار دیگر صبح تابستان تصمیم گرفتم بروم توت خوردن . روی یال چشم انداز بین رودخانه بار و رودخانه طرقيه که حالا پر از خانه است، پر از درخت توت بود . صبح رفتم روی درخت و همان اول، شاخه زیر پایم شکست و دیگر چیزی نفهمیدم . وقتی به هوش آمدم، دیدم غروب است . به صورت افتاده بودم روی خاک ها . چشم هایم را که باز کردم، دیدم یک خانواده مشهدی زیر درخت نشسته اند .

دختر کوچک خانواده، دست مادرش را تکان داد و به آرامی گفت: - ماما... ماما... پسره بیدار شد . در تمام مدت آن ها فکر می کردند من پای درخت خوابیده ام . بنابراین بلند نشدم، خودم را تکاندم و راه افتادم سمت خانه . انگار خوابیدن پای درخت های توت، کار هر روز من است .

عباس دوران هنوز به نهایت هدف عملیاتش نرسیده بود. او می خواست بغداد را در نگاه جهانی، ناامن جلوه دهد. صدام حسین فقط بریزوبیاش کرده بود

برای میزبانی سران. ادعاهایش طبل توخالی بود، آسمان

بروقت دلم می گیرد، خودم را می رسانم حرم. بعد

می روم کنجی که در صحن انقلاب برای خودم دارم. رو به گنبد آقا می ایستم، امین... می خوانم و کم کم شروع می کنم به درد دل کردن با او. انگار همه آن هایی که در حرم با آقا حرف می زنند، شیوه خودشان را دارند. من که در دلم حرف می زنم، انگار قلمم زبان باز کرده و بلد است چطور با امام رضا(ع) صحبت کند. بچه تر که بودم، وقتی پدرم ما چهار برادر را می برد نزدیک روضه منوره تا یکی یکی بغلمان کند و ببرد نزدیک ضریح، من چون پسر آخر بودم، نوبتم دیر می رسید و محو قاب هایی می شدم که در دیوارهای اطراف ضریح امام رضا(ع) نصب شده بود.

هنوز هم که برای زیارت خود را به نزدیک ضریح می رسانم، نیم نگاهی به قاب های اندازم. جایی خواندم که محتویات این قاب ها، هدایای ارزشمندی است که از طرف مقام ها و شخصیت ها در طول سالیان طولانی وقف آستان قدس رضوی شده اند. نوبت من که می رسید، بابا دیگر توان هر وقت دلم می گیرد، خودم را می رسانم حرم. بعد می روم کنجی که در صحن انقلاب برای خودم دارم. رو به گنبد آقا می ایستم، امین... می خوانم و کم کم شروع می کنم به درد دل کردن با او. انگار همه آن هایی که در حرم با آقا حرف می زنند، شیوه خودشان را دارند. من که در دلم حرف می زنم، انگار قلمم زبان باز کرده و بلد است چطور با امام رضا(ع) صحبت کند. بچه تر که بودم، وقتی پدرم ما چهار برادر را می برد نزدیک روضه منوره تا یکی یکی بغلمان کند و ببرد نزدیک ضریح، من چون پسر آخر بودم، نوبتم دیر می رسید و محو قاب هایی می شدم که در دیوارهای اطراف ضریح امام رضا(ع) نصب شده بود.

هنوز هم که برای زیارت خود را به نزدیک ضریح می رسانم، نیم نگاهی به قاب های اندازم. جایی خواندم که محتویات این قاب ها، هدایای ارزشمندی است که از طرف مقام ها و شخصیت ها در طول سالیان طولانی وقف آستان قدس رضوی شده اند. نوبت من که می رسید، بابا دیگر توان



روزنامه فکر سید محمدرضا هاشمی

لامپ های رنگی حرم

بابا بر دمن را نداشت. من تکیه می دادم به او و رو به ضریح، همان چیزهایی را که بلد بودم، به امام رضا(ع) می گفتم. آن موقع ها شب های ولادت و عید می رفتم حرم. ماما برایمان ساندویچ درست می کرد و معمولاً جایی در صحن انقلاب یک فرش را به خود اختصاص می دادیم. آن زمان، لامپ های ریشه های رنگی، همه شان شیشه ای بود. بیشترشان قرمز و سبز بودند. یک جاهایی در صحن امام خمینی، ریشه های آبی هم از دیوارها آویزان بود. شب های عید در حرم، آدم را سرحال می کرد. آن لامپ های شیشه ای خیلی واقعی تر و درخشان تر بودند، لامپ هایی که حالا چندسالی است جایشان را به ریشه های رنگ وارنگ داده اند و به نظرم عکس را خراب می کنند. ما یک عکس خانوادگی داریم، از این عکس های فوری که نزدیک ورودی های حرم می ایستادند و می گرفتند. لامپ های رنگی حرم توی عکس، هنوز هم خانه ما را روشن می کنند.



دعای پدر و مادر

ملیحه یزدانی و حیدرعلی میرزاپور زن و شوهر میانسالی اند که از قائمشهر به مشهد برای زیارت امام رضا (ع) آمده‌اند. خانم یزدانی می‌گوید آمده تا مشکل جگرگوشه‌اش حل شود.
سروسامان پیدا کند و سری نوی سرها در بیابورد.

عکس: احمد حسنی/ فوتوشهر

SHAHRARANEWS.IR

مسئال چهاردهم ۲۰ مهر ۱۴۰۱ ۱۵ ربیع الاول ۱۴۴۴ شماره ۳۷۸۱

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photosahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد- مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمایی: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

خیمه شهر



طرح: جلال حاجی‌زاده

شوخى بی شوخى

حافظ آن قدرها هم بزرگ نبود!



طنزپرداز مهری مصطفی

بذاره، به خصوص اونجا که گفته: «در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی/ خرقه جایی گرو وباده و دفتر جایی». یعنی یک لیوان نوشیدنی هم می‌خواستن بهش بدن، کتاب و دفتر و لباس هاش رو به‌عنوان گسرونکه می‌داشتند. **ولی تمام اقشار به حافظ نگاه مثبتی دارند؟**

● من نمی دونم ریشه این همه حافظ‌دوستی از کجاست. همین بیت حافظ‌رونگه کنید که می‌گه: «بیار باده‌و‌اول به دست حافظ ده/ به شرط آنکه ز مجلس سخن به‌در نرود.» کسی که می‌گه باده‌رو‌اول به‌من بده، یعنی نه تنها دنبال عدالت نیست، بلکه دنبال رانت هم هست. وقتی هم که ادامه می‌ده و می‌گه: به‌شرطی که سخن به‌در نرود، یعنی اینکه مخالف شفاف‌سازی‌هاست.

● **ممنون از شما. اگر حرف و سخن خاصی مانده است، بگویید.**

● به نظر من الان در زمان شما، شعرهایی به‌مراتب روان‌تر و وزین‌تر از اشعار دیوان حافظ هست، مثل همین شعر «آهویی دارم خوشگله، فرار کرده ز دستم/ کاشکی اونو می‌بستم، کاشکی اونو می‌بستم.» درحالی‌که شما دنبال ابیات سنگین از حافظ مثل بیت «آن تلخ‌وش که صو فی ام‌البائش خواند، آشهی لنا وأغلی من قُبله الغدارا» هستید که برای فهمیدنش باید فوق ادبیات عرب داشته باشید.

ادامه یادداشت

این معز الاولیاء، یعنی باید ظلم ستیز باشیم، مقابل انسان های فاسد بایستیم و از مظلومان دفاع کنیم. باید فرهنگ انتظار داشته باشیم نه ابتذال. باید فرهنگ انتظار را رشد دهیم و در مقابل دومی بایستیم. نباید خودمان را در مسیر جهالت قرار دهیم. جهالت انواع مختلف دارد، جهالت اخلاقی، اعتقادی، سیاسی، بی بندوباری، فرهنگی و تبلیغی. به هر حال باید سبک زندگی خودمان را متناسب با این دوران تنظیم کنیم.

...وظیفه سوم بعد از فردی و اجتماعی، وظیفه

حکومتی است که باید فرهنگ مهدویت را گسترش بدهد. یعنی ارائه الگوی کارآمدی از حکومت. این نظام، نظام ولایت فقیه است و نزدیک ترین و شبیه ترین نظامی است که به حکومت حضرت منتسب است. باید کادرسازی و نیروسازی کرد و در نگاه حکومتی بستری را برای فرج امام زمان (عج) فراهم کنیم. در گام بعدی، سبک زندگی منتظرانه ما باید عزت محور باشد. در دعای ندبه می خوانیم